

۲. اما اگر به صورت حداقلی در مقام پاسخ‌گویی به نسبت نظام تقنین در اسلام و اراده عموم بخواهیم اشاره‌ای داشته باشیم، ضروری است بحث از ماهیت احکام شرعی، ماهیت امر حق الطاعة و منطقه الفراغ در اسلام را مورد اشاره قرار دهیم. پذیرش حق الطاعة به عنوان بستر اثبات عقلانی لزوم تبعیت از اراده شارع حکیم، تبیین‌کننده عقلانی پذیرش نظام قانون‌گذاری در اسلام است و این در حالی است که می‌توان به جرئت ادعا کرد در مقابل این اثبات عقلانی نظام تقنین در اسلام، هیچک از مکاتب مادی داعیه‌دار سعادت انسان، دارای اثبات عقلانی نظام تقنین نیست. آنچه به عنوان پشتیبان و استدلال‌های نظری نظام قانون‌گذاری لیبرال دموکراسی مورد اشاره قرار می‌گیرد یا استدلال‌هایی که در اثبات جایگاه اکثریت در حقانیت تقنین صورت می‌گیرد، استدلال‌هایی است که هم در صغری و هم در کبری و هم در ماهیت قیاس دارای خدشه‌های فلسفی هستند که البته مجال پرداخت به آن‌ها در این مقام نیست.

۳. پس ابتدا باید توجه داشت اصل تقنین شرعی و ماهیت احکام منبعث از این تقنین، مستند به قاعده عقلانی حق الطاعة قابل اثبات و دفاع است؛ اما در خصوص نسبت اراده عموم با تقنین نیز تکلیف بر اساس همین قاعده مشخص شده است و آن منطقه الفراغ است. منطقه الفراغ حوزه‌هایی است که مبتنی بر همین قاعده تقنین در آن‌ها به اراده عموم واگذار شده است. بر این اساس مبتنی بر مبانی اسلامی حتماً انسان دارای اختیار مطلق در راهبری زندگی خود نیست بنابراین در حدود خاص محدود به اراده تقنینی شارع حکیم است و در حدودی خاص مبتنی بر اراده تقنینی خود عمل می‌نماید. این چنین نظام کلان تقنینی بستری برای راهبری انسان در زندگی فردی و جمعی را مبتنی بر شناخت درست از انسان فراهم آورده است.

۴. پس به صورت مشخص اراده عمومی که مشتمل از اراده تک‌تک افراد در جامعه است، اولاً ذیل قاعده حق الطاعة پذیرش عقلانی نظام تقنین اسلامی را داشته و در ثانی مستند به همین قاعده در چارچوب منطقه الفراغ به

وضع قوانین می‌پردازد.

راهبرد حقوقی؛ متغیر بودن قوانین در مقاطع مختلف زمانی چه منافاتی با فقه دارد؟ دامنه اثرگذاری عرف بر احکام اجتماعی تا چه حد است؟

۱. پاسخ به این سؤال به نوعی در امتداد سؤال گذشته معنا می‌یابد و چنین باید اشاره کرد که اولاً قوانین تقنین شده در حوزه منطقه الفراغ که می‌تواند دستخوش تغییرات مختلف قرار گیرد و این تغییر منافاتی با مبانی اسلامی ندارد. در خصوص سایر قوانین نیز چنین باید اشاره کرد که مکانیسم تفقه پویا در تطبیق با نیازهای حقیقی جامعه خود بستر متغیر بودن قوانین متناسب با نیاز زمان و اقتضات آن را فراهم می‌کند. بر همین اساس این سؤال که متفاوت بودن قوانین در بازه‌های زمانی با فقه دارای تعارض است، سؤالی نه چندان درست و بلکه در تعارض با همان منطق تغییری است که در فقه برای قوانین شرعی دیده شده است. سؤال درست در این مجال باید چنین باشد که منطق تغییر قوانین در فقه چیست؟ آیا این منطق همان منطقی است که در مکاتب مادی برای تغییر قوانین وجود دارد؟ در واقع یکی از مهم‌ترین شبهاتی که توسط جریان روشنفکر مآب بارها مورد اشاره قرار گرفته این است که منطق فقه، منطق عدم تغییر است و از همین روی این منطق در کارآمد بودن پاسخ به نیاز روز ناکارآمد است.

۲. در مقام پاسخ به این سؤال دو پاسخ باید داده شود پاسخ نقضی اول آن است که منطق

۹۹ اصل تقنین شرعی و ماهیت احکام منبعث از این تقنین، مستند به قاعده عقلانی حق الطاعة قابل اثبات و دفاع است؛ اما در خصوص نسبت اراده عموم با تقنین نیز تکلیف بر اساس همین قاعده مشخص شده است و آن منطقه الفراغ است. منطقه الفراغ حوزه‌هایی است که مبتنی بر همین قاعده تقنین در آن‌ها به اراده عموم واگذار شده است. ۶۶

مکاتب مادی‌گرا به خصوص لیبرال دموکراسی در تغییر قوانین چه منطقی است؟ و آیا این منطق توانسته است پاسخ کارآمدی به نیازهای بشر امروز بدهد یا آنکه همین مبنا و مناط پذیرفته شده لیبرال دموکراسی نیز در چهار سده اخیر بشر را روزبه‌روز از اصل وجود خود دورتر نکرده است؟ مفاسد اجتماعی را بیشتر نکرده است؟ حاکمیت اراده‌های مطلق را بر زندگی بشر بیشتر مستولی نکرده است؟ همین منطق تقنین که مورد ادعا و اجماع نظام بین‌المللی حقوقی است آیا توانسته در برخورد با امورات ذاتاً قبیح، واکنش درستی داشته است؟ با همین منطق نقضی توجه به وضعیت امروز جهان به صورت سلبی نشان خواهد داد مکتب فکری که متأسفانه در نظام دانشگاهی امروز ما مورد پرستش برخی از استادان روشنفکر مآب قرار دارد چه میزان ناکارآمد است.

۳. اما در مقام پاسخ ایجابی و حلی نیز چنین باید اشاره شود که منطق تغییر قوانین در فقه نه مبتنی بر تغییر آن به آن حوائج و امیال انسانی، بلکه این منطق مبتنی بر تغییر اساسی نیازهای انسانی است. اگر نیازهای اساسی انسان در طول زمان دستخوش تغییر شود آن زمان است که مکانیسم پویای فقه برای پاسخ به این نیاز قوانین خود را تغییر می‌دهد. بر اساس چنین مناطی در تغییر قوانین باید اشاره کرد که فقه دارای پویاترین مکانیسمی است که اتفاقاً در گرو زمان و مکان نیست. همین تحلیل در تغییر قواعد فقهی است که کارکرد عرف را نیز مشخص می‌نماید. عرف به دو شیوه بر قواعد فقهی اسلام اثرگذار است نخست آنکه عرف مشخص‌کننده مصادیق قوانین است و دوم اگر این عرف بستر تغییر نیازهای اساسی انسانی را فراهم آورد در این صورت قواعد فقهی متناسب با آن دستخوش تغییر خواهد شد. همین تبیین از مناط تغییر قوانین اسلامی، این گزاره را که چرا در احکام اسلام امور ثابت و متغیر نیز وجود دارد مشخص خواهد کرد؛ چراکه امور ثابت اسلام در مقابل متغیرات آن، مبتنی بر نیازهایی از انسان است که این نیازها با ذات انسانیت انسان گره خورده و غیرقابل تغییر است.